

نبشتم چون جهان را پست و هموار
 بمشکوی نخستین ره بریدم
 چو کردم سیر از انفس تا باآفاق
 مرا درسینه چون دل پرورش داد
 ازین صحبت چو برخوردار گشتم
 ز دریا رختم اندر ساحل افتاد
 درخت بختم اکنون میدهد بار
 شدم زانرو بخوبان زینت گوش
 ز نو با ابر آتش دم شدم یار
 ز چشم ابر در دریا چسکیدم
 صدق، بر صحبتتم گردید مشتاق
 بدل از شیره جانم خورش داد
 یگانه لؤلؤ شهوار گشتم
 گذر در گوش یارم از دل افتاد
 ز بسیاری سیرو رنج بسیار
 که سختی کش شدم و اندر سفر گوش
 (وحید)

(موازنه یا تمایز مقالات شیخ و خواجه)

نخستین دانشمندی که در قسمت جنوب غربی ایران یعنی (ایالت فارس) در فکر احیاء ادبیات زبان فارسی افتاد و اشعار آبدار و منثورات دربار خود را توانست در مقابل منظومات شعرای ترکستانی یعنی قسمت (شمال شرقی ایران) که گوی فصاحت را آن زمان از همه نقاط این مملکت ربوده بودند عرضه دهد ادیب و شاعر بزرگ ایران (شیخ مصلح الدین) سعدی شیرازی علیه الرحمه است

این راد مرد بزرگ بلند پایه . این دانشمند تا بیخی گران مایه . این آفتاب فصاحت و بلاغت که از سمت باختر ایران طلوع نمود و بیش از يك قرن خطه ایران را بظهور خود روشن ساخت چنان داد فصاحت و رسائی سخن داد که بر همه دانشمندان تازی و پارسی مبرهن گردید که قبل از وی و در زمان وی بدین پایه و مایه در همه فنون ادبی استعدادی

پیدا نشده و پس از وی نیز دانایان هر قرن تا با امروز سر اعتراف و اقرار با ستادیش فرود آورده اند .

این حکیم یگانه و فیلسوف فرزانه هنگامی در ناحیه فارس ظهور و تابش پیدا نمود که در آن سامان ابداء ادبیات ایرانی رونقی نداشت و بلکه در حکم معدوم بود و نقطه مقابل وی شمال شرقی ایران یعنی خراسان واقع شده بود چه آن زمان در خراسان و ترکستان حالیه خصوصاً در دوره (سامانیان) و (غزنویان) و (سلجوقیان) شعراء بزرگ مانند (فردوسی) و (عنصری) و (فرخی) و (منوچهری) و غیره پیدا شده و ادبیات زبان فارسی را همه گونه رونق و رواج داده بودند در صورتیکه قسمت (جنوب غربی ایران) را هنوز نه مشوقی برای احیای ادبیات بود و نه بالطبع شاعر شیرین سخنی و ادیب فصیحی ظاهر شده بود و اگر هم یافت میشدند نمیتوانستند خود را در شمار شعرای ترکستانی محسوب دارند .

ناگهان کوکب اقبال پارسیان^{علیه} تأیید و شیخ مصلح الدین سعدی شیرازی در قرن هفتم پیدا گردید که تمام شعراء و ادبای سلف و خلف مجبور از تمکین و اطاعت و اتقیاد و اعتراف با ستادی وی گردیدند .

این راد مرد بزرگ اگرچه همه گونه شاهکارهای شعری و قسمتهای ادبی را از (قصیده) و (تنزل) و (غزل) و (ترانه) و (رباعی) و (نصیحت) و غیره کاملاً از عهده بر آمده است لکن وجه تخصص او بیشتر به یکصفت است که بدان نیز مشهور است و از این حیث از شعرای

بیشین و پسین ممتاز می‌گردد و آن فن (غزل سرائی است) که در هر کلمه اش فصاحت هویدا و در هر شعرش بلاغت و انسجام و ابداع پیداست و نه همین در غزلیات خود مانند بسیاری از شعرای دیگر یکدل و بابل و تشبیب و مغالزه یا شکایت از فراق و اشتیاق بوصول و مانند آنها اعجاز نموده بلکه همه نوع مطالب اخلاقی سودمند و نصایح دلپسند در آن ها یافت میشود چنانکه تمام دانایان و ادبا را این مسئله تخصص و استادی وی بغزل گوئی متفق عایه است چه در سایر انواع شعر دیگران نیز همسنگ وی یافت میشوند مثلاً در فن قصیده سرائی انوری و عنصری و خاقانی و منوچهری و امثال آنها و در تغزل (فرخی) و در قطعه سرائی همین شعرای مذکور و مخصوصاً ابن یمن و در رباعی غالب از شعراء بالاخص حکیم عمر خیام و در مطائبات و هزلیات انوری و حکیم سوزنی و بسیاری دیگر بوده اند لکن هیچیک را درغزل سرائی باشیخ نمیتوان مقایسه نمود

خلاصه در قرن هفتم افق ادبیات ایران بطالع این بزرگترین دانشمند ایران روشن گردید و خطه فارس که بعد از استیلای اسکندر و سقوط سلاطین (هخامنشی) یا (کیانی) از نام و نشان و استیلا و ترقی افتاده بود دو باره در دنیا دارای مقام معنوی و ریاست ادبی گردید

اگرچه شیخ استادی و غزل سرائی را بخود ختم ساخت لکن در قرن هشتم هجری باز دانشمند و غزل سرای دیگری صفحه پارس را بجواهر معرفت و لالی حکمت زینت داد یعنی خواجه شمس الدین محمد حافظ ابن عارف یکانه و دانشور فرزانه طوری در یکنوع غزل که حاوی

مطالب و اشارات و مقاصد عرفا و جماعت صوفیه است استادی داشته است که نمیتوان او را در این مقام استاد بزرگ نگفت چنانکه حکما و عرفای بزرگ که پس از وی در ایران ظاهر شده اند غالباً بعد از بیان ادله و براهین در هر اصلی از اصول حکمت و عرفان بطور مکمل و متمم یکمصرع یا یک شعر از غزلهای او را در کتاب خود درج مینمودند بلکه بسیاری از عرفا مخصوصاً آنانکه غالباً بطریق مشائیین سیر نمیکردند همواره مصرعهای یا شعری از خواجه را عین دلیل قرار میدادند مانند صدر المتالین ملا صدرا (شیرازی) (صاحب اسفار) و مرحوم (ملا محسن فیض کاشانی) و امثال این دانشمندان

و اگر چه اشعار وی غالباً بسبک هندی است نه ترکستانی بلکه از شخص شخیص حافظ است که سبک هندی در ایران شروع میشود ولی چنان رقت و لطافت در این سبک ملحوظ شده و آمیخته بآن گردیده که بغالب ادباء و دانشمندان مشتهه است که آیا باید این سبکرا نیز هندی گفت یا نام دیگری بر آن گذاشت و حتی بعضی این سبک را بنام سبک شیرازی موسوم ساخته اند

خلاصه از بسکه دانشمندان عرفا و حکما در توصیف و مدح این بگانه مرد (حافظ قران و دانای قرائت قراء سبعة از هیچ جهت فروگذار نکرده اند در نزد بسیاری این عقیده راسخ گردید که در فن غزل عرفانی حافظ بر شیخ مقدم است و جمعی نتوانستند که فرقی از این حیث بین این دو بزرگوار قائل شوند زیرا چنانکه خود مدعیند و حقیقت هم همین است

اصلا مقایسه بین این دو بزرگ از حیث فصاحت و بلاغت در بیان مطالب معنویه خطا است چه هر کدام بنوعی بیان مقصود کرده اند که بادیگری نمی توان سنجید مگر در غزلهاییکه معلوم است خواجه استقبال از شیخ نموده باشند این غزل شیخ سعدی گوی فرماید :

زمن میرس که از دست اودات چون است از او پیرس که انگشتهاش درخون است
الخ وخواجه در جواب می گوید :

زگریه مردم چشمم نشسته درخون است بین که در طلبت حال مردمان چون است
و غزلهای دیگر - اگرچه در آنجا نیز بحسب مذاق غزلها فرق دارند و البته در این قسم مخصوص هم همه ادباء نمی توانند باهم یک عقیده در مطالب ذوقیه داشته باشند مثلا این شعر شیخرا که می فرماید :

یک امشب که در آغوش شاهد شکرم گرم چو عود بر آتش نهند غم نخورم
وخواجه در جواب گفته است :

تو هم چو صبحی و من شمع خلوت محرم تبسمی کن و جان بین که چون همی سپرم
یکی از حیث معنی و مضمون و تشبیه شعر خواجه را بهتر از شعر سعدی میدانند در صورتیکه دیگری چون در شعر شیخ الفاظ عربی کمتر می بینند که در گفتن مخارج حروف عربی برای پارسی زبان رحمت باشد و هر کدام از کلمات آنها هم فصیح بلکه منتها درجه مطابق با معنی مراد میدانند لفظ آغوش که شیخ استعمال کرده است بر شعر خواجه تفوق میدهد .

پس حقیقه نمی توان در فن غزل سرائی و طریقه بیان مطالب عرفانی

هیچکدام را مقدم و برتر بر دیگری از روی ادله و براهین دانست ولی فقط چیزی که هست می توان خصائصی که این دو شاعر بزرگرا از یکدیگر جدا ساخته و هر کدام متخصص در آنها بوده اند تا مقدراری معین نمود و مسلم است که پاره تمایزات در اشعار هر یک هست که در اشعار دیگری وجود ندارد و ما بذکر پاره از آن تمایزات در اشعار هر کدام اکتفا می کنیم .

نظر با اشعار خواجه که می نمایم ابتداء باین نکته می میریم که حقائق عرفانی و کشف و شهود و سیر و سلوک و حالات مختلفه که برای سالک و عارف در پیش می آید این دانشمند بهترین وجهی ادا کرده و توضیح داده است در صورتیکه شیخ اگرچه با کمال انسجام کلام بیان این مطالب را نیز نموده است لیکن مسلم است که متخصص در بیان این فن بخصوص خواجه است و بس چنانکه غالب اشعار ویرا حکماء و عرفا معانی عذیده کرده و شروح مفصله از این حیث نوشته اند در صورتیکه شرح بر اشعار سعدی دیده نشده است و فقط از روانی کلمات شیخ است که بقولی بر خواجه مقدم است .

ثانیا - حافظ در این که باتفاق دانشمندان زاده ایرانی و ایرانی الاصل است محل انکار نیست خواه شیرازی الاصل و خواه بقول اصلح اصلا اهل (رود آور) از محال توپسراکان باشد با وجود این اشعار عربی در غزلیات خود هر جا سروده است بکلی مانند بزرگترین شعرای عرب و حتی مانند اعراب زمان جاهلیت گفته است در صورتی که شیخ با وجودیکه بسیاری او را از قبیله بنی سعد میدانند و اصلا عربش می گویند و با وجودیکه

بکتب و دواوین مختلفه عرب تسلط کامل داشته است چنانکه از ترجمه که بر اشعار عربی نموده است معلوم می شود لکن اشعار عربی وی ابدأ پسایه و زانت و جزات اشعار عربی خواجه نمیرسد و بعبارة اخری اشعار عربی شیخ را دانشمندان ادبیات تازی و پارسی لسان عربی مستحدث میدانند برخلاف خواجه (۱).

۳ - شیخ با وجودیکه همه نوع نظم و شرا بیان کرده است لکن فن تاریخ گوئی که یکی از صنایع شعری است یعنی حساب سنوات هجری یا غیر آن را مطابق حساب حروف ابجدی در اشعار خود ذکر نکرده است در صورتیکه خواجه مطابق این حساب تاریخ بسیاری راجع بقوت بزرگان زمان خویش و غیر از فوت بیان کرده است و اگرچه بعضی متوسل باین عذر میشوند که در زمان شیخ گفتن تاریخ مرسوم نبوده لکن می گوئیم این علم حروف از قرون اول هجری وجود داشته است و شواهد بسیار در دست است و بر فرض تسلیم شخص خواجه است که مبتکر این فن در نظم زبان فارسی است نه شیخ و این خود مزیتی است که در دیگری نبوده .

از طرف دیگر نظر بکلمات شیخ که میاندازیم ابتداء می بینیم : که شیخ ادبیات زبان فارسی را که پس از تسلط عرب پایه و مایه درستی نداشته است چون از هر دری سخن رانده است ایرانیان را دیگر بی نیاز از ملل خارجی ساخته است چه آنچه شاید و باید از حکایات و نصایح و غیره که در ابتدا مختصری ذکر شد همه را بیان کرده است و حتی بالعکس ملل دیگر را هم محتاج بتحصیل زبان پارسی نموده است در صورتیکه خواجه چون بگرفته مخصوص را بیشتر متعرض نشده همچو مزیتی را نمی توان

(۱) قضیه کاملاً برعکس و شعر عربی شیخ بر مراتب بر عربی خواجه رجحان دارد و حید

بر او مدلل کرد. گذشته ازین چون شیخ همه گونه مراتب را نیز بواسطه کهنات سن طی کرده است چنانکه سی سال ایام جوانی را بتحصیل علم وسی سال بسیاحت عالم وسی سال دیگر بر ریاضت و مجاهده و انزوا گذرانیده است لذا اغلب حالات را هم ذکر کرده است. ولی حافظ از اول اشعارش تا آخر بیک طریق و یک سبک است و بلکه اگر یاد شاه آزمون بقولی اصرار بجمع و تدوین دیوان او نمی نمود شاید از میان رفته بود زیرا چون هر نوع فائده خصوصاً امور معاشی در اشعار وی نبود و چندان مردم در ابتداء بطوع و رغبت خواستار اشعار او نمی شدند و امور دیگری هم پس از وی باعث بر اشتیاق عامه بمنظوماتش گردید مانند اعتقاد و حسن ظن نسبت بشخص خواجه و بزرگ شمردن او را فی نفسه و بالتبع اشعار او نیز اهمیت پیدا کرد در صورتیکه مقالات شیخ را چون بخودی خود در هر امری مفید میدانستند نگذاشتند باوجود اغتشاشات پی در پی از میان برود.

۲- شیخ بطور یقین دو ثلث اشعارش منتها درجه موافق باقوانین فصاحت و بلاغت است و از این جهت است که بر همه شعراء برتری دارد در صورتیکه در اشعار خواجه برخی از غزلیات یافت می شود که بالنسبه مراتب و قواعد فصاحت و بلاغت اعمال نشده است مثل غزل - بنویس دلا بیار کاغذ باغزل - الغیث ای مایه جان الغیث . و برخی دیگر و اگرچه بعضی این غزلها را محض رعایت احترام از خواجه نمی دانند ولی هیچ دیوانی دیده نشده است که مندرج نشده باشد .

ثالثاً - شیخ همه جا مراعات قافیه را از حیث مجهول و معروف بودن

(یاء) (وواو) و اختلاف (دال) (و ذال) و مانند آن ها نموده است و اگرچه اختلاف در قید آورده است چنان که درین شعر چه مصر و چه شام و چه بروچه بحر - همه روستایند و شیراز شهر (یا شایگان) یعنی ایطای جلی گفته : مانند :

دیدار تو حل مشکلات است صبر از تو خلاف ممکنات است
زهر از قبیل تو نوش داروست قحش از دهن تو طیبات است
یا در قطعه که سروده است :

کاش ابن مقله بودی در حیات تا بمالیدی خطت بر مقتلین

و در سایر قوافی - حاجین - و والدین و مشرقین آورده است - لکن هیچکدام از قواعد قافیه خارج نیست و معتبر است منتها زیباتر آن است که چنین نباشد و شعراء بزرگ دیگر هم اینسان نموده اند چنانکه انوری که یکی از بزرگترین قصیده سرایان ترکستانی است در قصیده که مصرع اول مطلعش این است آخر ای خاک خراسان داد بزداخت نجات - غالب قوافی را شایگان آورده مانند (ادات) (و حادثات) و غیره : و فردوسی که همه اقرار بر استادیش دارند اختلاف در قید آورده است مثل این شعر :

چه گفت آن خداوند تنزیل و وحی خداوند امر و خداوند نهی

در صورتیکه در اشعار خواجه برخی جاها یافت میشود که در علم قوافی خطا رفته است مثلاً (یای) معروف و مجهول را هیچ گاه دانشمندان قواعد با هم قافیه نیاورده اند و روا ندارند چنانکه مولوی هم که چندان ملاحظه قوافی را ندارد مع هذا در کتاب مستطاب مثنوی (یاء) مجهول و معروف را از دست نداده ولی خواجه مخالفت کرده و گفته است -

ای صبا نکهتی از کوی فلانی بمن آر زارو بیمار غم راحت جانی بمن آر
 و واضح است که یای فلانی « یای نسبت » و لیاقت است و معروف
 ویای جانی یای وحدت و نکره و مجهول است و باهم ردیف آوردن بالاتفاق
 جایز نیست و بعض دیگر از عیوبات قافیه را نیز آورده است مثل : صلاح
 کار کجا و من خراب کجا - بین تفاوت ره از کجاست تا بکجا . که بر فرض
 اینکه قائل بوجود روی و قافیه شویم باز يك روی متحرك است و دیگری ساکن
 را بجا - شیخ نه همین در انواع مختلفه شعر دست داشته است بلکه
 در نثر نیز درجه اول را حائز است و کتاب گیلستانش بهترین شاهد مدعا
 است در صورتیکه از خواجه کتاب منثوری دیده نشده است و اگر هم
 بقولی حواشی بر تفسیر کشف زمخشری و مفتاح العلوم سکاکی نوشته است
 لیکن واضح است که مقصود استادی در نثر نویسی است نه حاشیه بر کتابی
 برای مقصود علمی نوشتن .

• - در اکثر اشعار شیخ قافیه تابع شعر است نه شعر تابع قافیه
 چنانکه شعراء دیگر چون شعر را تابع قافیه کرده اند باوجود فصیح و بلیغ
 بودن باز غالباً از ملاحظت شعری افتاده است ولی شیخ در غزلیات همیشه يك
 مطلب را بدون اینکه از شاخی بشاخی بجهد پی می کنند و از دست نمی دهد
 مثل این غزل -

بر بود دلم در چمنی سرو روانی زرین کمری سیمبری موی میانی
 که تا آخر بيك طریق و همه تنسيق الصفات است و همچنین است باقی
 غزلیات وی در صورتیکه همه شعرای دیگر در يك شعر شان بجهة رعایت

قافیه شکایت از فراق و در دیگری کثرت اشتیاق بوصال و امثال آن است .
 ۶ - خواجه در همه جا تقدیر را بر تدبیر مقدم داشته است و در امور قضا و قدر تسلیم صرف بوده است و فقط جماعتی از عرفا که با این عقیده همراهند استشهاد باشعار وی توانند کرد بر خلاف شیخ که چون از هر امری چیزی بیان کرده است این است که هر قومی بعض اشعار او را برای حقانیت مسلك و مرام خود استشهاد می کنند و در این صف فقط مولوی باشیخ میتواند هم ترازو باشد

سابقاً - اغلب اشعار شیخ « سهل و ممتنع است » که در حقیقت ویرا باید بیشتر از این حیث بفرخی در میان شعرای ترکستانی تشبیه نمود اگرچه بیانات شیخ بمراتب از هر حیث بالاتر از او هم هست لکن در اشعار خواجه این صنعت کمتر اتفاق افتاده است زیرا استعارات و مجازات زیاد ذکر نموده چنانکه از یکطرف اگر اشعار او را ترقی دهند بسبک شعرای ترکستانی است ~~که~~ بواسطه کثرت استعمال استعارات و مجازات در پاره گفتار هایشان تعقید راه یافته است مانند « خاقانی » و « انوری » و از سمت دیگر اگر اشعارش را تنزل دهند شبیه باشعار هندی می شود منتهی چون خود خواجه مؤسس سبک اشعار هندی است ملاحظت و رقت را در هیچ جا از دست نداده است و مانند مضامین هندی خشن و دارای تعقید لفظی نیست - از این گونه امتیازات اصلی و فرعی بین این دو دانشمند بزرگ بسیار است که این بيمقدار مقداری از آنها را بطریق ایجاز بیان نمود « و بذکر سهل و ممتنع ختم ساخت »

« هادی حایری »

از سال ۱۳۰۵ هجری قمری در قزوین
 در رشته
 وزارت آموزش عالی